

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مؤسسة فرهنگي فقه الثقلين

## پاسخ به مسائل شرعی

دفتر حضرت آية الله العظمى صانعی مدظله العالی

دفتر قم - تلفن: ۷۷۴۴۷۶۷-۷۷۴۴۰۱۰-۷۷۴۴۰۰۹

۷۸۳۱۶۶۰-۷۸۳۱۶۶۱-۷۸۳۱۶۶۲

نمبر: ۷۷۳۵۰۸۰-۰۲۵۱

نشانی: پل حجّتیّه، خیابان شهید محمد منتظری، کوچه ۸، پلاک ۴

دفتر مشهد - تلفن: ۲۲۱۰۰۰۲-۲۲۲۲۲۷۷-۲۲۵۱۱۵۲

نمبر: ۰۵۱۱-۲۲۲۲۵۷۷

دفتر اصفهان - تلفن: ۴۴۸۷۶۶۰-۴۴۸۷۶۶۱-۴۴۸۷۶۶۲

نمبر: ۰۳۱۱-۴۴۶۳۳۹۱

دفتر شیراز - تلفن: ۲۲۲۲۲۹۴-۲۲۴۳۴۹۸-۲۲۴۳۳۳۴

نمبر: ۰۷۱۱-۲۲۲۶۷۰۰

دفتر اراک - تلفن: ۲۲۷۲۲۰۰-۲۲۷۲۳۰۰

نمبر: ۰۸۶۱-۲۲۵۹۷۷۷

[www.saanei.org](http://www.saanei.org)

آدرس اینترنت:

پست الکترونیک:

Istifta @ saanei.org

پاسخ به استفتائات

Saanei @ saanei.org

تماس با دفتر معظّم له

Info @ saanei.org

تهیه کتاب

قیمومت مادر

صانعی، یوسف، ۱۳۱۶ -

قیمومت مسادر / برگرفته از نظریات مرجع عالیقدر حضرت  
آیةالله العظمی صانعی مد ظله العالی / تدوین مؤسسه فرهنگی فقه الثقلین.

--قم: میثم تمار، ۱۳۸۴.

۷۲ص. --(فقه و زندگی؛ ۴)

ISBN: 964-5598-54-0 (دوره) ISBN: 964-5598-64-8 (ج. ۴)

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

پشت جلد به انگلیسی:

Guardianship of Mather

selected from Grand Aiatollah Sanei's

Jurisprudential theories

کتابنامه: ص. ۶۹ - ۷۱: همچنین به صورت زیر نویس.

۱. قیمومت (فقه). الف. مؤسسه فرهنگی فقه الثقلین. ب. عنوان.

۲۹۷/۳۷۵

BP ۱۹۵/۷/ ص ۲

۴۱۹۰۲ - ۸۴م

کتابخانه ملی ایران

فقه و زندگی

۴

## قیمومت مادر

برگرفته از نظریات فقهی مرجع عالیقدر  
حضرت آیه الله العظمی صانعی مدظله العالی

۱۳۸۴



انتشارات میثم تمار

## قیمومت مادر

برگرفته از نظریات فقهی مرجع عالیقدر  
حضرت آیه الله العظمی صانعی مدظله العالی

ناشر: انتشارات میثم تمار

تدوین: مؤسسه فرهنگی فقه الثقلین

لیتوگرافی: سعیدی

چاپ و صحافی: مؤسسه چاپ زیتون

نوبت چاپ: سوم / پاییز ۱۳۸۵

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

بها: ۴۰۰ تومان

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

نشانی: قم - خیابان شهید محمد منتظری، کوچه ۸، پلاک ۸

صندوق پستی ۳۷۱۸۵/۵۵۷ - تلفکس: ۷۷۳۲۹۸۲

همراه: ۰۹۱۲۱۵۳۸۸۰۸

[www.m-tammar.ir](http://www.m-tammar.ir)

## فهرست مطالب

مقدمه.....	۹
درآمد.....	۱۱

### فصل اول

ثبوت ولایت مادر بر فرزندان / ۱۵

یک. عمومات ولایت مؤمنان.....	۱۹
دو. آیات مربوط به رسیدگی به اموال یتیمان.....	۲۲
سه. روایات.....	۲۴
دسته اول. روایات جواز تصرف در اموال یتیمان.....	۲۵
۱. صحیحۀ علی بن رثاب.....	۲۵
۲. موثقه سماعه.....	۲۷
۳. روایت اسماعیل بن سعد.....	۲۸
۴. صحیحۀ محمد بن اسماعیل بن بزيع.....	۳۰
دسته دوم. روایات وارده در تفسیر آیه رسیدگی به اموال یتیمان.....	۳۲
۱. صحیحۀ عبدالله بن سنان.....	۳۳
۲. روایت ابی الصباح کنانی.....	۳۴

۳. موثقہ سماعہ ..... ۳۴  
 دستہ سوم. روایات جواز قرض از اموال یتیمان .. ۳۵

### فصل دوم

تقدم ولایت مادر بر جد پدری / ۳۷

- یک. نقد و بررسی ادلہ مشہور ..... ۴۰  
 ۱. روایات ..... ۴۰  
 دستہ اول. روایات ولایت پدر و جد در ازدواج  
 دختر باکرہ رشیدہ ..... ۴۰  
 دستہ دوم. روایات ازدواج دختر صغیر توسط پدر  
 و جد ..... ۴۲  
 دستہ سوم: روایات وصیت ..... ۵۰  
 ۲. اجماع ..... ۵۷  
 دو. شواہد و قراین تقدم ولایت مادر ..... ۶۲  
 ۱. مناسبات و اعتبارات عقلایی ..... ۶۴  
 ۲. توجه دین به عواطف و احساسات مادر ..... ۶۴  
 جمع بندی ..... ۶۷  
 کتابنامہ ..... ۶۹



## مقدمه

چهارمین دفتر از فقه و زندگی به مسئله قیمومت مادر - که همان ولایت بر کودکان است - اختصاص دارد. در این دفتر این مسئله مورد بررسی قرار گرفته که مادر، پس از فوت پدر، سرپرستی کودکان نابالغ را برعهده دارد و این ولایت و سرپرستی بر ولایت دیگر خویشاوندان به ویژه جدّ پدری تقدم دارد.

یکی از اصول و قواعدی که همواره باید در اجتهاد و استنباط احکام شرعی مد نظر فقیه قرار گیرد، نگاه جامع به منابع دینی و نصوص قرآن و سنت است. تقسیم بندی‌های صورت گرفته در منابع، به ویژه منابع حدیثی، بسا اوقات سبب لغزش شده و فقیه را از ملاحظه سایر ابواب و ادله و عموماً باز می‌دارد، و گاه این مسئله به گونه‌ای دیگر رخ می‌دهد که فقیه به روایت‌هایی که صغۀ

اخلاقی دارند، توجه نمی‌کند؛ با این توجیه که حوزه فقه و اخلاق متمایز است.

آنچه در این دفتر بارز و برجسته است، استفاده از این اصل و قاعده است؛ یعنی تلاش شده به تمامی ادله و نصوص مراجعه گردد و روایت‌هایی که صبغه اخلاقی دارند و می‌توان از آنها نگاه شارع را به دست آورد، مورد ملاحظه قرار گیرد.

امید است این گونه نوشته‌ها بتواند موجب تأمل‌های گسترده و عمیق‌تر شده و برای فهم درست مراد شارع سودمند باشد.

والحمد لله

## درآمد

ولایت و سرپرستی فرزندان که به سن تکلیف و قانونی نرسیده‌اند، از آن پدر است. اگر پدر از دنیا رود، آیا این ولایت و سرپرستی به مادر منتقل می‌شود و یا کسانی دیگر جانشین پدر در سرپرستی فرزندان خردسال می‌شوند؟

مشهور فقهیان بر این رأی توافق دارند که این حق ولایت و سرپرستی، پس از فوت پدر، از آن جد پدری است و اگر جد پدری نیز زنده نباشد، ولایت و سرپرستی فرزندان به مادر نمی‌رسد.

موضوع این رساله بررسی حق ولایت و سرپرستی مادر پس از فوت پدر است. برای روشن شدن صورت مسئله به چند نکته باید توجه کرد:

۱. ولایت و یا قیمومت غیر از حضانت است. حضانت به معنای مراقبت‌های مربوط به سلامت

جسمانی و نگهداری کودک است. صاحب جواهر در  
تعریف آن می‌نویسد:

حضانت، یعنی ولایت و سلطنت بر پرورش  
طفل و آنچه بدان مربوط است؛ مانند نگهداری،  
گذاردن در گهواره، نظافت، شستن لباس‌ها.<sup>۱</sup>  
لیکن ولایت مربوط به تصرف در اموال کودک و  
امور حقوقی، تصمیم‌گیری برای ازدواج کودک قبل از  
بلوغ و حتی بعد از بلوغ در برخی از موارد و نیز  
تصمیم‌گیری در مورد تعلیم و تربیت وی است.

۲. حضانت کودک تا زمانی خاص از آن مادر است  
و پس از آن به پدر می‌رسد و اگر پدر فوت کند، به  
مادر منتقل می‌شود.<sup>۲</sup>

۳. در بررسی فقهی موضوع قیمومت مادر،  
نخست باید به این سؤال پردازیم که اصل در مسئله  
چیست و مقتضای اصول عملیه و قواعد کلی کدام  
است؟

از آنجا که قیمومت زمینه تصرف در بدن، عمل و  
مال کودکان خردسال را فراهم می‌کند و موجب  
چنین حقی برای قیّم می‌شود، بدیهی است در

۱. جواهر الکلام، ج ۳۱، ص ۲۸۳.

۲. جواهر الکلام، ج ۳۱، ص ۲۹۳.

صورت شک، چنین تصرّفی جایز نخواهد بود و اصل عدم سلطهٔ فردی بر فرد دیگر، مانع از این قیمومت خواهد شد. از این نظر تفاوتی میان صغیر و کبیر نیست. اصل اولی این است که هیچ انسانی بر جان، مال، و بدن انسان دیگر، سلطه ندارد. این اصل را همهٔ فقها قبول دارند؛ چنان‌که مرحوم شیخ انصاری در مکاسب، در بحث مناصب فقیه، به آن پرداخته است.<sup>۱</sup> بنابراین، اصل اولی این است که تصرّفات مالی نسبت به اموال دیگران نافذ نیست و مقتضای استصحاب عدم نیز، همین است. همین اصل در تصرّفات بدنی و مالی نسبت به فرزند صغیر نیز جاری است. به سخن دیگر، خداوند انسان‌ها را به گونه‌ای آفریده است که هیچ کس بر دیگری سلطه ندارد؛ چه اینکه اصل اولی، عدم وجوب اطاعت از دیگران است. اینها از اصول مسلم فقه است.

بنابراین، اگر از ادله نتوانیم استفاده کنیم که پس از فوت پدر،<sup>۲</sup> مادر بر فرزند قیمومت دارد و می‌تواند به عنوان قیّم و سرپرست در اموال صغیر تصرّف کند و یا او را به کاری بگمارد، مقتضای این اصول، عدم

۱. المكاسب، ج ۳، ص ۵۴۶.

۲. با توجه به اینکه ولایت پدر با ادله خاصه ثابت گردیده از شمول اصل اولی خارج است و بحث در اینجا بعد از ثبوت ولایت پدر است.

قیمومت اوست؛ همچنان که عدم قیمومت دایی و  
عمو و حتی حاکم را می‌رساند؛ چه اینکه مقتضای  
آن عدم قیمومت و ولایت جدّ پدری نیز هست.


۴. محل نزاع و اختلاف آنجاست که مادر همانند  
پدر امین و اهل تدبیر است، وگرنه اگر مادر فاقد یکی  
از این دو شرط باشد، ولایت بر فرزندان به وی  
نمی‌رسد، کما اینکه پدر هم با فرض نداشتن آن دو  
شرط، صاحب ولایت نیست، پس حیثیت و جهت  
بحث این است که آیا مادر بودن موجب عدم  
قیمومت است یا خیر؟

با توجه به توضیحات بالا، رأی ما بر این است که  
مادر با شرایط یاد شده، پس از فوت شوهر، بر  
کودکان خردسال ولایت دارد و ولایت او بر ولایت  
جد پدری کودکان مقدم است.

بدین جهت، مباحث این رساله در دو فصل ارائه  
می‌گردد:


فصل اول: ثبوت ولایت مادر بر فرزندان؛

فصل دوم: تقدم ولایت مادر بر جد پدری.



فصل اول

ثبوت ولایت مادر بر فرزندان



سفید



مشهور فقیهان بر این عقیده‌اند که مادر پس از وفات شوهر ولایتی بر فرزندان خردسال خود ندارد و جد پدری آنان می‌باید سرپرستی کودکان را بر عهده گیرد.

حضرت امام در تحریر الوسيلة می‌فرماید:

ولایت تصرف در اموال کودک و رسیدگی به امور وی از آن پدر و جد پدری است، و اگر پدر و جد پدری از دنیا روند، این ولایت از سوی آنان به قیم منتقل می‌گردد و «قیم» کسی را گویند که پدر و یا جد پدری رسیدگی به امور کودک را به وی وصیت کرده باشند، و در صورت فقدان قیم و وصی، ولایت به حاکم شرع می‌رسد، و اما مادر و جد مادری و برادر - چه رسد به سایر خویشاوندان - ولایتی

برکودک ندارند.<sup>۱</sup>

صاحب جواهر از تذکره علامه و مجمع الفائدة و البرهان محقق اردبیلی نقل اجماع بر این مسئله دارد. ایشان دلیل آن را نصوص مستفیض در زمینه اموال کودک و روایات متواتر در مسئله ازدواج در بحث اولیای عقد و نیز نصوص وارد شده در اموال کودکان یتیم و مبحث وصیت دانسته است.<sup>۲</sup>

چنان‌که در آغاز بحث آوردیم، به عقیده ما پس از پدر، ولایت فرزندان از آن مادر است و ولایت وی بر ولایت جد پدری تقدم دارد.

در این فصل ادله اثبات ولایت مادر، به تفصیل، مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

به نظر می‌رسد سه دلیل بر ولایت مادر، بدین شرح، دلالت دارد:

یک. عمومات ولایت مؤمنان،

دو. آیات مربوط به رسیدگی به اموال یتیمان،

سه. روایات.

شرح این ادله چنین است:

۱. تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۱۲، مسأله ۵.

۲. جواهر الکلام، ج ۲۶، ص ۱۰۱.

### یک. عموماًت ولایت مؤمنان

آن دسته از عموماًتی که برای اثبات ولایت عدول مؤمنان، مورد استدلال قرار می‌گیرد، مانند آیات و روایات متعددی که به نیکی و احسان و فعل معروف دستور می‌دهد، همان‌گونه که پدر را شامل می‌شود، مادر را نیز در بر می‌گیرد؛ آیاتی چون:

«... وَلِكُلِّ وَجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيٰهَا فَاسْتَبِقُوا  
الْخَيْرَاتِ...»<sup>۱</sup>

و برای هر کسی قبله‌ای است که وی روی خود را به آن [سوی] می‌گرداند؛ پس در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی بگیرید.

«وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ  
وَيُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ»<sup>۲</sup>

و به کار پسندیده فرمان می‌دهند و از کار ناپسند باز می‌دارند؛ و در کارهای نیک شتاب می‌کنند.

«... أُولَٰئِكَ يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا  
سَابِقُونَ...»<sup>۳</sup>

آنانند که در کارهای نیک شتاب می‌ورزند و

۱. بقره، آیه ۱۴۸.

۲. آل عمران، آیه ۱۱۴.

۳. مؤمنون، آیه ۶۱.

آنان اند که در انجام آنها سبقت می جویند.

﴿... إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا...﴾<sup>۱</sup>

آنان در کارهای نیک شتاب می نمودند و ما را از روی رغبت و بیم می خواندند.

﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾<sup>۲</sup>

و برای نیل به آمرزشی از پروردگار خود، و بهشتی که پهنایش [به قدر] آسمانها و زمین است [و] برای پرهیزگاران آماده شده است، بشتابید.

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...﴾<sup>۳</sup>

در حقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد.

﴿... وَتَعَاوَنُوا عَلَىٰ الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ...﴾<sup>۴</sup>

و در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید.

و نیز آیات متعددی که توصیه به احسان کرده

۱. انبیاء، آیه ۹۰.

۲. آل عمران، آیه ۱۳۳.

۳. نحل، آیه ۹۰.

۴. مائده، آیه ۲.

است؛ از جمله:

﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ...﴾<sup>۱</sup>

اگر نیکی کنید، به خود نیکی کرده‌اید.

﴿... لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَ لَدَارُ

الْآخِرَةِ خَيْرٌ...﴾<sup>۲</sup>

برای کسانی که در این دنیا نیکی کردند

[ پاداش ] نیکویی است، و قطعاً سرای آخرت

بهتر است.

همچنین روایات متعددی که بر معروف توصیه

می‌کنند؛ مانند این سخن پیامبر ﷺ:

كل معروف صدقة؛<sup>۳</sup>

هر نیکوکاری صدقه است.

و این سخن امام صادق علیه السلام:

أهل المعروف في الدنيا هم أهل المعروف في

الآخرة، لأنهم في الآخرة ترجع لهم الحسنات

فيجودون بها على أهل المعاصي؛<sup>۴</sup>

اهل نیکی در دنیا، همانا نیکان در آخرت‌اند؛

زیرا در آخرت خوبی‌ها بدانان بر می‌گردد و آنان

۱. اسراء، آیه ۷.

۲. نحل، آیه ۳۰.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۱۸، ح ۵.

۴. وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۹۲، باب ۲، ح ۲۴.

با آن نیکی برگنه کاران پیشی می‌گیرند.  
 شیخ انصاری به برخی از این آیات و مضمون  
 برخی از این روایتها استدلال کرده است.<sup>۱</sup>  
 این عمومات و اطلاقات شامل مادر نیز می‌شوند؛  
 زیرا رفتارهای مادری امین و با تدبیر، که با رعایت  
 مصلحت فرزند می‌خواهد همان کاری را که جدّ  
 می‌کند انجام دهد، بچه را زیر پوشش و بال و پر خود  
 گیرد، اموال او را حفظ کند، بدن و حقوق او را حفظ  
 کند، مصداق «بَرّ»، «احسان» و «معروف» است.

### دو. آیات مربوط به رسیدگی به اموال یتیمان

سه آیه از قرآن کریم بر چگونگی رسیدگی  
 به اموال یتیمان دلالت دارند، که دو آیه از آنها  
 از حیث مضمون، نزدیک به یکدیگرند. این سه آیه  
 عمومیت داشته و شامل مادران هم می‌گردند؛ آیات  
 عبارت‌اند از:

۱. «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى  
 يَبْلُغَ أَشُدَّهُ. وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ  
 لَا تَكْلِفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ  
 ذَا قُرْبَىٰ وَيَعْهَدِ اللَّهُ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَاكُم بِهِ»

۱. کتاب المکاسب، ص ۱۵۵، رحلی.

لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ؛<sup>۱</sup>

و به مال یتیم - جز به نحوی [ هر چه نیکوتر ] - نزدیک مشوید، تا به حد رشد خود برسد، و پیمانه و ترازو را به عدالت، تمام بپیمایید. هیچ کس را جز به قدر توانش تکلیف نمی‌کنیم، چون [ به داوری یا شهادت ] سخن گوید، دادگری کنید؛ هر چند [ درباره ] خویشاوند [ شما ] باشد، و به پیمان خدا وفا کنید. اینهاست که [ خدا ] شما را به آن سفارش کرده است، باشد که پند گیرید.

۲. ﴿وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ. وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا؛<sup>۲</sup>

و به مال یتیم - جز به بهترین وجه - نزدیک مشوید تا به رشد برسد، و به پیمان [ خود ] وفا کنید؛ زیرا که از پیمان پرسش خواهد شد.

۳. ﴿... وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَّهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ

۱. انعام، آیه ۱۵۲.

۲. اسراء، آیه ۳۴.

لَا عَتَّكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ<sup>۱</sup>؛

و در باره یتیمان از تو می پرسند، بگو: «به صلاح آنان کار کردن بهتر است، و اگر با آنان همزیستی کنید، برادران [دینی] شما هستند، و خدا تباهکار را از درستکار باز می شناسد»، و اگر خدا می خواست [در این باره] شما را به دشواری می انداخت. آری، خداوند توانا و حکیم است.

در روایت آمده است که وقتی آیه ﴿وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ نازل شد، کسانی که کودکان یتیم در اختیارشان بود و عهده دار سرپرستی آنها بودند، آنان را بیرون کردند و به حضور پیامبر ﷺ آمدند که ما چه کنیم؟ این آیه نازل شد که با رعایت مصلحت یتیمان، اگر عهده دار کار آنها باشید و خرجتان را روی هم بریزید و بخورید، مانعی ندارد.<sup>۲</sup>

### سه. روایات

روایاتی که در خصوص این موضوع می توانند مورد توجه و بحث قرار گیرند، چند دسته اند.

۱. بقره، آیه ۲۲۰.

۲. الدرالمنثور، ج ۱، ص ۲۵۵.



### دسته اول. روایات جواز تصرف در اموال یتیمان

در این زمینه چند روایت دلالت دارند که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

#### ۱. صحیحۀ علی بن رئاب

قال: «سألت أبا الحسن موسى عليه السلام عن رجل بيني وبينه قرابة مات وترك أولاداً صغاراً، وترك ممالك له غلماناً وجواري ولم يوص، فما ترى فيمن يشتري منهم الجارية فيتخذها أم ولد؟ وما ترى في بيعهم؟ فقال: إن كان لهم ولي يقوم بأمرهم باع عليهم ونظر لهم كان مأجوراً فيهم، قلت: فما ترى فيمن يشتري منهم الجارية فيتخذها أم ولد؟ قال: لا بأس بذلك إذا باع عليهم القيم لهم الناظر فيما يصلحهم، وليس لهم أن يرجعوا عما صنع القيم لهم الناظر فيما يصلحهم»<sup>۱</sup>

علی بن رئاب گوید: از امام کاظم علیه السلام درباره مردی سؤال کردم که با وی خویشاوندی دارم. او مرده و کودکان خردسال بر جای گذاشته است. همچنین غلامان و کنیزانی بر جای گذاشته و

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۹، ص ۴۲۱، باب ۸۸، ح ۱.

وصیتی هم نکرده است. درباره خریدن کنیز از آنان و ازدواج با وی چه رأی می‌دهید و رأی شما درباره داد و ستد با آنان چیست؟ فرمود: اگر آنان سرپرستی دارند که کار آنها را انجام می‌دهد و اموال آنان را می‌فروشد و در امور آنان بنگرد، [از سوی خداوند] پاداش خواهد بُرد. گفتم: درباره خریدن کنیز از آنان و ازدواج با وی چه رأی می‌دهید؟ فرمود: اگر قیّم و ناظر در کار آنان چنین کند و به مصلحت آنان باشد، مانعی ندارد، و آنان حق ندارند معامله‌ای را که ناظر و قیّم انجام داده بر هم زنند.

مراد از «ولّی» در این روایت پدر و جدّ نیست، بلکه هر کسی که عهده‌دار امور یتیم باشد و این بار را بر دوش گرفته، به تعبیر روایت، مأجور است و ولی می‌باشد. مورد روایت آن‌جا نیست که میّت کسی را وصّی قرار داده یا قاضی برای یتیمان قیّم معین کرده است، که اگر چنین بود، در روایت ذکر می‌شد. بلکه مورد روایت جایی است که شخصی از دنیا رفته و کسی را ندارد که عهده‌دار امر فرزندان او شود. کلمه قیّم و ولّی در اینجا شامل مادر نیز می‌شود. به سخن دیگر، پاسخ امام علیه السلام یک امر کلی است و تنها

معیار و ملاک، «الولیّ الذی نظر لهم» و «القیّم بامرهم» است.

## ۲. موثقة سماعه

قال: سألته عن رجل مات وله بنون وبنات صغار وكبار من غير وصية، وله خدم ومماليك وعقد، كيف يصنع الورثة بقسمة ذلك الميراث؟ قال: إن قام رجل ثقة قاسمهم ذلك كله فلا بأس؛<sup>۱</sup> سماعه گوید: از امام درباره مردی پرسیدم که از دنیا رفته و دختران و پسران کوچک و بزرگ دارد و وصیت نکرده است. همچنین خدمتکاران و بردگان و قراردادهایی دارد. وارثان درباره تقسیم میراث چه کنند؟ فرمود: اگر مردی امین و مورد اعتماد بدین کار پرداخته و میراث را میان وارثان تقسیم کند، مانعی ندارد.

کلمه «رجل» در این حدیث همانند دیگر استعمالات در روایات و مکالمات عرفی و قانونی خصوصیتی ندارد. پس آنچه معیار است شخص مورد وثوق است که بتواند تقسیم کند. اما اینکه تقسیم

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۹، ص ۴۲۲، باب ۸۸، ح ۲.

کننده حتماً مرد باشد و اگر غیر از آن بود، اسلام آن را خلاف شرع بداند، چنین نیست. بلکه «رجل ثقة» باشد یا «امراًة ثقة» فرق نمی‌کند، و روشن است که مناط همان وثاقت است و ظهور عرفی‌اش در این عمومیت و مناط، نباید مورد تردید قرارگیرد و اختصاص رجل به مذکر در مثل این روایات خلاف سیره عملیه فقها در استنباط احکام و خلاف ظهور عرفی می‌باشد، بلکه مستلزم ایجاد فقه جدیدی می‌باشد.

### ۳. روایت اسماعیل بن سعد

قال: سألت الرضا عليه السلام عن رجل مات بغير وصية وترك أولاداً ذكراً و غلماناً صغاراً، وترك جوارى و ممالیک، هل يستقیم أن تباع الجوارى؟ قال: نعم. وعن الرجل يصحب الرجل في سفر فيحدث به حدث الموت، ولا يدرك الوصية كيف يصنع بمتاعه وله أولاد صغار و كبار، أيجوز أن يدفع متاعه و دوابه إلى ولده الأكبر أو إلى القاضی وإن كان في بلدة ليس فيها قاض كيف يصنع؟ وإن كان دفع المتاع إلى الأكبر ولم يعلم فذهب فلم يقدر على رده كيف يصنع؟ قال: إذا أدرك الصغار

وطلبوا لم يجد بدا من إخراجهم إلا أن يكون بأمر  
السلطان...<sup>۱</sup>

اسماعیل بن سعد می گوید: از امام رضا علیه السلام  
در باره مردی پرسیدم که بدون وصیت از  
دنیا رفته و پسران و کودکان خردسال و نیز  
کنیزان و غلامانی از خود بر جای گذاشته است.  
آیا درست است که کنیزان فروخته شوند؟  
فرمود: بلی.

[وی گوید:] درباره مردی پرسیدم که در سفر  
همراهی دارد و او از دنیا می رود و مهلت وصیت  
نمی یابد. اموال او را چه کنند با اینکه فرزندان  
کوچک و بزرگ دارد. آیا می شود، اموال و  
چارپایش را به فرزند بزرگ تر داد یا باید به  
قاضی سپرد و اگر در محلی زندگی می کنند که  
قاضی ندارد، وظیفه چیست؟

فرمود: اگر کودکان خردسال بالغ شوند و اموال  
خود را مطالبه کنند، باید سهم آنان پرداخت  
شود، مگر آنکه به دستور حاکم باشد.

آنچه در این روایت مورد نظر است، جواز فروش  
کنیزها با رعایت مصلحت فرزندان است؛ توسط هر

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۹، ص ۴۲۲، باب ۸۸، ح ۳.

کس که می‌خواهد باشد. در قسمت دوم روایت، استثنای دخالت حکومت توسط امام علیه السلام از این جهت بوده است که وقتی حکومت دخالت کرده باشد، حضرت نمی‌توانسته با آن درگیر شود. نظیر آنچه که امام علیه السلام در بیان حکم واقعی ابراز می‌دارد، ولی یادآور می‌شود که نمی‌توان حکم صادرهٔ ابن ابی لیلا را رد کرد.<sup>۱</sup>

#### ۴. صحیحۀ محمد بن اسماعیل بن بزيع

قال: «مات رجل من أصحابنا ولم يوص فرفع أمره إلى قاضي الكوفة فصير عبد الحميد القيم بماله، وكان الرجل خلف ورثة صغاراً ومتاعاً وجواري، فباع عبد الحميد المتاع، فلما أراد بيع الجواري ضعف قلبه عن بيعهن إذ لم يكن الميت صير إليه وصيته، وكان قيامه فيها بأمر القاضي لأنهن فروج. قال: فذكرت ذلك لأبي جعفر عليه السلام وقلت له: يموت الرجل من أصحابنا، ولا يوصي إلى أحد، ويخلف جواري فيقيم القاضي رجلاً منّا فيبيعهن، أو قال: يقوم بذلك رجل منّا فيضعف قلبه لأنهن فروج، فما ترى في ذلك؟ قال: فقال: إذا كان القيم به مثلك

۱. وسائل الشيعة، ج ۱۹، ص ۴۲۷، باب ۹۲، ح ۲.

و مثل عبدالحمید فلا باس<sup>۱</sup>؛

محمد بن اسماعیل بن بزیع می‌گوید: مردی از شیعیان بدون وصیت از دنیا رفت. مسئله را با قاضی کوفه مطرح کردند. او عبدالحمید را قییم اموال قرار داد. مرد وارثانی خردسال و اموال و کنیزانی از خود به جای گذاشته بود. عبدالحمید اموال او را فروخت و چون خواست کنیزان را بفروشد، به تردید افتاد؛ زیرا مرد از دنیا رفته و وصیت نکرده و او این کار را با مجوز قاضی انجام می‌داد. محمد بن اسماعیل گوید: این مسئله را با ابو جعفر<sup>۲</sup> [امام جواد علیه السلام] مطرح ساخته و گفتم مردی از شیعیان از دنیا می‌رود و به کسی وصیت نکرده و کنیزانی را از خود به جای گذاشته است قاضی، مردی از ما شیعیان را به سرپرستی می‌گمارد و او کنیزان را می‌فروشد یا گفت: مردی از شیعیان به سرپرستی کارهای میت برخاسته و در مورد کنیزان به تردید افتاده است. حال رأی شما چیست؟ فرمود: اگر

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۳۶۳، باب ۱۶، ح ۲.

۲. ظاهراً مراد از «ابی جعفر» امام جواد علیه السلام است؛ چون محمد بن اسماعیل از اصحاب امام هفتم و امام هشتم علیه السلام است و امام نهم علیه السلام را نیز درک کرده است. اگر مراد باقر العلوم علیه السلام باشد، روایت مرسله خواهد بود، در حالی که همه این روایت را صحیح شمرده‌اند.

سرپرست مانند تو و عبدالحمید باشد، مانعی ندارد.

برخی این جمله امام را که فرمود؛ «اگر قیّم همانند تو و یا عبدالحمید باشد، مانعی ندارد»، به معنای اجازه قیّمومت گرفته‌اند، ولی ظاهر روایت این نیست، بلکه بیان حکم شرعی است. جعل حاکمیت و جعل قیّمومت نیاز به قرینه دارد.

دسته دوم. روایات وارده در تفسیر آیه رسیدگی به

### اموال یتیمان

آیه شریفه این است:

﴿وَأَبْتَلُوا أَلْيَمَی حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ  
ءَ أَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ  
وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا  
فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا  
دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ  
حَسِيبًا﴾<sup>۱</sup>

و یتیمان را بیازمایید تا وقتی به [سنّ] زناشویی برسند؛ پس اگر در ایشان رشد [فکری] یافتید، اموالشان را به آنان رد کنید، و

۱. نساء، آیه ۶.



آن را [ از بیم آنکه مبادا ] بزرگ شوند، به اسراف و شتاب مخورید، و آن کس که توانگر است، باید [ از گرفتن اجرت سرپرستی ] خودداری ورزد، و هر کس تهیدست است، باید مطابق عرف [ از آن ] بخورد. پس هر گاه اموالشان را به آنان ردّ کردید بر ایشان گواه بگیرید، خداوند حسابرسی را کافی است.

مفاد روایات یاد شده این است که هر کس وصی یتیمان باشد و یا عهده‌دار امر آنها شده باشد، می‌تواند از اموال آنها استفاده کند؛ از آن جمله است:

#### ۱. صحیحۀ عبدالله بن سنان

عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل: «فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ»، قال: المعروف هو القوت، وإنما عنى الوصي أو القيم في أموالهم وما يصلحهم؛<sup>۱</sup> عبدالله بن سنان می‌گوید امام صادق عليه السلام درباره آیه «فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ» فرمود: معروف یعنی قوت [هرآنچه بدان گذران زندگی کنند] و مقصود وصی و قیم است که عهده‌دار اموال یتیمان است.

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۲۵۰، باب ۷۲، ح ۱.

وصی یا قیم در این روایت بیان کننده مراد آیه است و شامل هر وصی و هر کسی که قیمومت امر یتیمان را عهده‌دار گردد، می‌شود.

## ۲. روایت ابی الصباح کنانی

عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل: «وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ»، فقال: ذلك رجل يحبس نفسه عن المعيشة فلا بأس أن يأكل بالمعروف إذا كان يصلح لهم أموالهم، فإن كان المال قليلاً فلا يأكل منه شيئاً...<sup>۱</sup>

ابوالصباح گوید: امام صادق عليه السلام درباره آیه «وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ» فرمود: مراد کسی است که تمام وقت خود را صرف یتیمان و مصالح آنان می‌کند. چنین شخصی به اندازه متعارف و گذران زندگی می‌تواند از اموال میت استفاده کند. لیکن اگر اموال، اندک است، از آنها هیچ استفاده نکند.

## ۳. موثقه سماعه

عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل: «وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ»، قال: ومن كان يلي شيئاً

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۲۵۱، باب ۷۲، ح ۳.

للیتامی وهو محتاج لیس له ما یقیمه فهو یتقاضی  
 أموالهم ویقوم فی ضیعتهم فلیأکل بقدر ولا یسرف  
 فإن کانت ضیعتهم لا تشغله عما یعالج بنفسه فلا  
 یرزأن من أموالهم شیئاً؛<sup>۱</sup>

سماعه گوید: امام صادق علیه السلام درباره آیه «وَمَنْ كَانَ  
 فَاقِراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ» فرمود: اگر کسی  
 عهده‌دار امور یتیمان است و کارهای آنان را  
 انجام می‌دهد و خود نیازمند است به اندازه  
 گذران زندگی از آن استفاده کند و اسراف نکند و  
 اگر سرپرست امور یتیمان او را از کارهای  
 شخصی باز نمی‌دارد، هرگز از اموال آنان  
 استفاده نکند.

استفاده از اموال یتیمان، به شرحی که در این  
 روایات آمده، اختصاص به دسته‌ای خاص ندارد و  
 شامل همه کسانی که به وصایت یا به موجبی دیگر  
 عهده‌دار اموال آنان شده‌اند، می‌شود.

#### دسته سوم. روایات جواز قرض از اموال یتیمان

روایت‌هایی بر این موضوع دلالت دارند، که یکی  
 از آنها این حدیث است:


۱. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۲۵۱، باب ۷۲، ح ۴.

محمد بن یعقوب، عن ابی علی الأشعری، عن  
 محمد بن عبدالجبار، عن صفوان بن یحیی، عن  
 منصور بن حازم عن ابی عبدالله علیه السلام فی رجل ولی  
 مال یتیم أیستقرض منه؟ فقال: إن علی بن  
 الحسین علیه السلام قد کان یستقرض من مال أیتام کانوا  
 فی حجره فلا بأس بذلك؛<sup>۱</sup>

منصور بن حازم می‌گوید: از امام صادق علیه السلام  
 دربارهٔ مردی که سرپرستی اموال یتیم به عهده  
 او گذارده شده پرسیدم که آیا می‌تواند از آنها به  
 عنوان قرض استفاده کند؟ فرمود: امام سجاد از  
 اموال یتیمانی که در خانه وی زندگی می‌کردند،  
 به عنوان قرض بر می‌داشت. پس این کار مانعی  
 ندارد.

حاصل این سه نوع دلیل این است که مادر بر  
 فرزندان خردسال خود همانند جد پدری و سایر  
 بستگان ولایت دارد و تصرفات وی در اموال آنان و  
 امور حقوقی و مسائلی از این دست نافذ است.  
 حال باید دید چگونه انحصار و تقدم ولایت مادر  
 بر جد پدری و سایر بستگان را باید به اثبات رساند.  
 از این مسئله در فصل دوم سخن می‌گوییم.

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۲۵۹، باب ۷۶، ح ۱.



فصل دوم

تقدم ولایت مادر بر جد پدری



سفید

آنچه تاکنون به اثبات رسید، ثبوت ولایت برای مادر با عموم ادله بود، با آن ادله تنها اقتضا و زمینه ولایت مادر به اثبات می‌رسد، انحصار و تقدم این ولایت بر ولایت دیگران در گرو اثبات این مسئله به صورت خاص است.

مشهور که ولایت جد پدری را مقدم می‌دارند، در برابر ادله عام، به ادله‌ای خاص تمسک می‌کنند و تقدم ولایت جد بر دیگران را به اثبات می‌رسانند؛ گرچه ممکن است در ادله عام نیز مناقشاتی داشته باشند، لیکن مهم در نزد آنان تمسک و استناد به این ادله خاص است. بنابراین، نخست باید این ادله مورد نقد و بررسی قرار گیرد، و سپس شواهد و قراین بر اختصاص و تقدم ولایت مادر اقامه گردد.

از این رو، در این فصل، نخست به نقد و بررسی ادله ولایت جد پرداخته و سپس به اقامه شواهد و قراین بر تقدم مادر می پردازیم.

### یک. نقد و بررسی ادله مشهور

در برابر ادله و شواهد یاد شده، مشهور فقیهان در اثبات ولایت جد و نفی ولایت مادر به دو دلیل استناد جسته اند؛ یکی روایات و دیگری اجماع. اینک به نقد و بررسی این دو دلیل می پردازیم:

#### ۱. روایات

سه دسته از روایات مستند مشهور قرار گرفته اند، دو دسته از آن مربوط به باب نکاح و یک دسته مربوط به باب وصیت است.

#### دسته اول. روایات ولایت پدر و جد در ازدواج دختر

##### باکره رشیده

مراد از این روایات، روایاتی است که بر لزوم اجازه پدر و جد در ازدواج دختر بالغ و رشید دلالت



دارند؛ از قبیل:

و عن محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد،  
 عن علی بن الحکم، عن العلاء بن رزین، عن  
 محمد بن مسلم، عن احدهما علیه السلام قال: إذا  
 زوّج الرجل ابنة ابنه فهو جائز علی ابنه،  
 ولابنه أيضاً أن یزوجها، فقلت: فإن هوی  
 أبوها رجلاً وجدّها رجلاً فقال: الجّد  
 أولى بنکاحها؛<sup>۱</sup>

محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام یا امام  
 صادق علیه السلام نقل می‌کند: هرگاه مردی دختر  
 پسر را شوهر دهد بر پسرش نیز نافذ  
 است. گفتم: اگر پدر دختر به مردی  
 متمایل است و جد دختر به مردی دیگر چه  
 باید کرد؟، فرمود: جد دختر به ازدواج وی  
 سزاوارتر است.<sup>۲</sup>

لیکن این روایت‌ها ارتباطی به مسئله مورد  
 بحث ما ندارد، زیرا بحث ما مربوط به ولایت بر  
 صغیر است و این روایت‌ها به ازدواج دختر

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۲۸۹، باب ۱۱، ح ۱.

۲. روایت‌های دیگری نیز بر این مضمون دلالت دارد، مانند: وسائل  
 الشیعة، ج ۲۰، ص ۲۷۳، ح ۱ و ۲ و ۵ و ص ۲۸۴، ح ۲ و ۷ و ۸ و  
 ص ۲۸۹، ح ۲-۸.

باکره ورشید مربوط است و بر فرض ثبوت،<sup>۱</sup> این یک نحو ولایت خاصّ تعبدی و مخصوص به موردش می‌باشد. گذشته از آنکه این مسئله هم در روایات و هم در فتاوا محل اختلاف است و بدین جهت، شهید ثانی می‌گوید: این مسئله از مسائل مشکل است و خروج از آن کاری دشوار می‌باشد.<sup>۲</sup>

#### دسته دوم. روایات ازدواج دختر صغیر توسط پدر و جد

در این روایت‌ها به پدر و جد اجازه داده می‌شود که دختر نابالغ خود را شوهر دهند؛ مانند:

عن عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن عبدالله بن الصلت قال: سألت ابا عبدالله عليه السلام عن الجارية الصغيرة يزوجهها ابوها، لها أمر إذا بلغت؟ قال: لا، ليس لها مع أبيها أمر.<sup>۳</sup>

عبدالله بن صلت می‌گوید: از امام صادق عليه السلام درباره دختر خردسالی که پدرش او را به ازدواج

۱. نظر حضرت آیه الله العظمی صانعی بر عدم ولایت پدر بر دختر بالغه رشیده در عقد دائم می‌باشد.

۲. مسالك الأفهام، ج ۷، ص ۱۲۰.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۲۷۶، باب ۶، ح ۳.

درآورده پرسیدم که آیا پس از بلوغ، اختیاری  
[در فسخ از دواج] دارد، فرمود: خیر با وجود پدر  
اختیار ندارد.<sup>۱ و ۲</sup>

استدلال به این روایات نیز مخدوش است؛ زیرا:  
اولاً. در تمام این روایات، سؤال شده است  
که پدری فرزند کوچکش (دختر یا پسر) را  
همسر می‌دهد، حکم آن چیست؟ و امام علیه السلام فرموده  
است: مانعی ندارد. آیا این می‌تواند دلیل بر  
نبود چنین حقی برای مادر باشد؟ امام علیه السلام به مقتضای  
مفاد سؤال پاسخ داده است. به عبارت دیگر، روایات  
از شمول نسبت به مادر «قاصر» است نه اینکه دلالت  
بر خلاف آن یعنی نفی ولایت مادر دارد. پرسش‌ها  
نیز برخاسته از فرهنگ و عرف آن زمان است که  
مرسوم نبود مادران، دخترانشان را شوهر بدهند. به

۱. روایت‌های دیگری نیز بر این موضوع دلالت دارد؛ مانند: وسائل  
الشیعة، ج ۲۰، ص ۲۷۵، باب ۶، ح ۱ و ص ۲۷۷، ح ۷ و ۸ و  
ص ۲۷۸، ح ۹.

۲. یاد آوری می‌شود که گرچه در این روایت و مانند آن کلمه «ابوها» به  
کار رفته ولی محدثان و فقیهان از آن استفاده عام کرده‌اند. بدین جهت  
صاحب وسائل عنوان بابی را که این روایت‌ها را در آن آورده چنین  
قرار داده است: «باب ثبوت الولاية للأب والجد للأب خاصة مع وجود  
الأب لا غیرهما علی البنت غیر البالغة الرشيدة وكذا الصبي» باب ثبوت  
ولایت برای پدر و جد پدری [با بودن پدر] بر دختری که به سن بلوغ  
ورشد نرسیده و نیز بر پسر بچه. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۲۷۵.

سخن دیگر، مرد سالاری حاکم، اجازه دخالت مادران را نمی‌داد و مردان همه کاره زندگی بودند و زنان جایگاهی نداشتند؛ همانند روزگار کنونی نبود که زن حق رأی داشته باشد و بتواند وکیل، وزیر یا پزشک شود. بنابراین، نپرسیدن از چنین حقی برای مادر، ناشی از عدم ابتلا و نیاز از نظر جریان تاریخی است. صرف سؤال نکردن از حق مادر در این خصوص، دلیل بر نفی آن نمی‌شود، و اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند و بالضروه مفهوم ندارد،

ثانیاً. خود این روایات یکدست نیستند و معارض دارند. مفاد روایت معارض این است که عقد ولّی بر صغیره بعد از بلوغ، عقدی جایز است و دختر بالغ شده حق فسخ دارد، در حالی که روایت قبل دلالت داشت که عقد ولّی بر صغیره پس از بلوغ نیز عقد لازم است. یزید کناسی می‌گوید:

قلت لابی جعفر علیه السلام: متى يجوز للاب أن يزوّج ابنته ولا يستأمرها؟ قال: إذا جازت تسع سنين، فان زوّجها قبل بلوغ التسع سنين، كان الخيار لها إذا بلغت تسع سنين، قلت: فإن زوّجها

أبوها ولم تبلغ تسع سنين فبلغها ذلك فسكتت  
 ولم تأب ذلك، أيجوز عليها؟ قال: ليس يجوز  
 عليها رضی فی نفسها ولا يجوز لها تأب  
 ولا سخط فی نفسها حتى تستكمل تسع  
 سنين، وإذا بلغت تسع سنين جاز لها القول  
 فی نفسها بالرضا والتأبی وجاز عليها بعد ذلك  
 وإن لم تكن أدركت مدرك النساء، قلت:  
 أفتمام عليها الحدود وتؤخذ بها وهي في  
 تلك الحال وإنما لها تسع سنين ولم تدرك مدرك  
 النساء...<sup>۱</sup>

به امام باقر علیه السلام گفتم چه زمانی پدر  
 می تواند دخترش را شوهر دهد و از وی  
 نظر نخواهد؟ فرمود: آن گاه که از نه سال  
 بگذرد و اگر پیش از نه سالگی او را به  
 ازدواج درآورد، وقتی نه ساله شد، حق خیار  
 دارد. گفتم: اگر پدر پیش از نه سالگی او را  
 به ازدواج درآورد و نه ساله شد و سکوت اختیار  
 کرد و مخالفت نکرد آیا از دواج بر او رواست؟  
 فرمود: تا زمانی که نه سالگی اش کامل نشده،  
 نمی تواند مخالفت ورزد یا خود تصمیم گیرد، و

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۲۷۸، باب ۶، ح ۹.

وقتی به نه سالگی رسید، حق اظهار نظر به موافقت یا مخالفت دارد؛ گرچه هنوز قاعده نشده باشد. گفتیم: آیا حدود بر او و به نفع او اجرامی شود که تنها نه سال دارد و قاعده نشده است...

ثالثاً. در یکی از همین روایات، علاوه بر پدر، تعبیر «ولی» را نیز اضافه کرده است و «ولی» اختصاص به پدر ندارد، مادر نیز اگر سرپرستی فرزند را بر عهده گرفت، مشمول اطلاق این روایت می‌شود. علی بن یقطین می‌گوید:

سألت أبا الحسن عليه السلام: أتزوج الجارية وهي بنت ثلاث سنين أو يزوج الغلام وهو ابن ثلاث سنين وما أدنى حد ذلك الذي يزوجان فيه، فإذا بلغت الجارية فلم ترض، فما حالها؟ قال: لا بأس بذلك إذا رضى أبوها أو وليها؛<sup>۱</sup>

علی بن یقطین می‌گوید: از امام کاظم علیه السلام پرسیدم آیا دختر بچه‌ها و پسر بچه‌های سه ساله به ازدواج در می‌آیند و کمترین سنی که ازدواج آنها در آن جایز است چیست؟

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۲۷۷، باب ۶، ح ۷، باب ۸، ح ۲.

و اگر دختر بچه به سن بلوغ رسید و از آن ازدواج خشنود نبود، چه حکمی دارد؟ فرمود: اگر پدر و یا ولی او رضایت دارند، ازدواج مشکلی ندارد.

رابعاً. مفاد این روایات اثبات حق تزویج فرزند صغیر برای پدر است، و شامل امور دیگر چون حق طلاق نمی‌شود. چنان که در روایت محمد بن مسلم به عدم ولایت بر طلاق تصریح شده است.

سألت أبا جعفر عليه السلام عن الصبي يُزوّج الصبية، قال: إن كان أبواهما اللذان زوّجاهما فنعم جائز، ولكن لهما الخيار إذا أدركا فان رضيا بعد ذلك فان المهر على الاب قلت له: فهل يجوز طلاق الاب على ابته في صغره؟ قال: لا؛<sup>۱</sup>

محمد بن مسلم گوید: از امام باقر عليه السلام درباره ازدواج پسر بچه و دختر بچه پرسیدم؟ فرمود: اگر پدر آن دو کودک آنان را به ازدواج در آورده‌اند جایز است، ولی دو کودک پس از بلوغ حق خیار ابر هم

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۲۷۸، باب ۶، ح ۸.

زدن ازدواج را] دارند. پس اگر رضایت دادند، مهریه بر عهده پدر است. گفتم: آیا پدر می‌تواند در کودکی فرزند، طلاق را اجرا کند؟ فرمود: خیر.

بنابراین، بر فرض دلالت این روایت بر عدم ولایت مادر، تنها شامل این گونه ولایت ناقص می‌گردد و نمی‌تواند مانع و معارض ولایت مادر بر اموال صغیر که مستفاد از روایات ولایت پدر و جد و ادله آن بر اموال صغیر بوده‌گردد، چون آن ولایت متفاوت از این ولایت است.

خامساً. در برخی از روایات آمده است که برادر و هر کسی که عهده‌دار مال دختر صغیر است، حق دارد او را شوهر دهد.

عن ابی بصیر، عن ابی عبدالله علیه السلام قال: سألته عن الذی بیده عقدة النکاح؟ قال: هو الأب و الأخ و الرجل یوصی الیه، و الذی یجوز أمره فی مال المرأة فیبتاع لها و یشتری فأی هؤلاء عفا فقد جاز؛<sup>۱</sup>

ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام درباره کسی

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۲۸۳، باب ۸، ح ۴.



که عقد ازدواج به دست اوست پرسیدم؟  
فرمود: پدر، برادر، وصی و هر کسی که حق  
دارد در اموال زن دخل و تصرف کند. پس  
هر کدام از اینها که مهریه را ببخشد، نافذ  
خواهد بود.

این سخن عیناً در روایت علاء بن رزین و محمد  
بن مسلم از امام باقر علیه السلام آمده است؛ با این تفاوت که  
پایان حدیث علاء بن رزین چنین است:

فای هؤلاء عفا فعفوه جائز فی المهر إذا عفا  
عنه؛<sup>۱</sup>

پس هر یک از این چند نفر مهریه را ببخشد، روا  
باشد.

سادساً. به نظر می‌رسد ولایت مطلق برای  
پدر و جد، در ازدواج فرزندان صغیر، مورد  
خداست و ولایت آنان فی الجملة ثابت  
است، و پدر و جد چنین حق کلی ندارند،<sup>۲</sup>  
بلکه ولایت به صورت فی الجملة برایشان ثابت  
می‌باشد.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۲۸۳، باب ۸، ح ۵.  
۲. از این مسئله در رساله‌ای دیگر سخن خواهیم گفت.

### دسته سوم: روایات وصیت

این روایت‌ها در ابواب کتاب الوصایا پراکنده است  
و مضمون آنها از این قبیل است:

محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی،  
عن محمد بن الحسین، عن محمد بن  
عیسی، عمّن رواه، عن أبی عبدالله علیه السلام قال  
فی رجل مات و أوصی الی رجل و له ابن  
صغیر فأدرک الغلام و ذهب الی الوصی و قال له:  
ردّ علیّ مالی لأتزوج فأبی علیه فذهب حتّی  
زنی، فقال، یلزم ثلثی اثم زنا هذا الرجل  
ذلك الوصی الذی منعه المال ولم یعطه فكان  
یتزوج.<sup>۱</sup>

از امام صادق علیه السلام درباره مردی سؤال شد که  
از دنیا رفته و فرزند خردسال دارد و به  
مردی وصیت کرده است. کودک چون بالغ شد.  
نزد وصی رفت و گفت مال مرا به من بده  
می‌خواهم ازدواج کنم. وصی از پرداخت  
مال امتناع ورزید جوان بدین جهت به زنا  
گرفتار شد، امام صادق علیه السلام فرمود: دو سوم  
گناه این جوان زناکار بر عهده مرد وصی است

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۹، ص ۳۷۰، باب ۴۶، ح ۱.

که از ادای مال وی امتناع ورزید تا بدان مال  
از دواج کند.

آنچه در این روایات آمده، این است که مردی  
نسبت به اموال فرزندانش وصیت می‌کند و برای آنان  
وصیّ قرار می‌دهد. در هیچ موردی از پرسش‌ها  
نیامده که زن چنین وصیّتی کند. این نشان می‌دهد  
که اگر زن نسبت به امور فرزندان صغیر وصیّت کرد  
و کسی را وصیّ قرار داد، بی‌اثر است و او چنین  
ولایتی ندارد.

استدلال به این دسته روایات، بسیار  
ضعیف است. زیرا روشن است که این گونه روایات  
در مقام سؤال و جواب و بیان حرمت تخلف وصی  
از دادن اموال صغیر بعد از بلوغ و رشد کودک  
می‌باشد، نه در مقام بیان اثر داشتن وصیت  
مرد، تاگفته شود چون سخن از وصیت زن نیامده  
پس او ولایت بر صغیر ندارد. شاهد این دعوا  
ذیل روایت است، که نپرداختن اموال از سوی  
وصی، سبب وقوع جوان در گناه و معصیت می‌باشد  
و تأکید اصلی روایت بر ادای امانت از سوی  
وصی است، بدون آنکه به وصیت کننده اتمام  
و اعتنایی باشد و اگر در روایت از مرد، نام برده

شده، خصوصیتی ندارد، چه اینکه زنان اموالی نداشتند تا وصیت کنند و یا چنین امری رایج نبوده است، به هر حال متفاهم عرفی از این گونه روایات که موضوع حکم، وصی و وصایت است، نبود خصوصیت برای مرد است و فقه از این گونه استفاده‌ها و تعمیم‌ها پُر می‌باشد و فهم عرفی در مکالمات روزمره و در زبان قانون، بهترین دلیل و حجت بر این تعمیم است چنان که اصل بر اشتراک می‌باشد، مگر آنکه دلیلی بر خلافش باشد.

گذشته از آنکه در برخی روایت‌ها نیز تعبیر وصی آمده که عمومیت دارد؛ مانند این حدیث:

محمد بن علی بن الحسین، بإسناده عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن سعد بن إسماعیل، عن أبيه، قال: سألت الرضا عليه السلام عن وصی أیتام یدرک أیتامه فیعرض علیهم أن يأخذوا الذی لهم فیأبون علیه کیف یصنع قال: یرد علیهم و یکرههم علیه؛<sup>۱</sup>

اسماعیل می‌گوید: از امام رضا عليه السلام درباره وصی یتیمانی پرسیدم که به سن بلوغ

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۹، ص ۳۷۱، باب ۴۷، ح ۱.

رسیده‌اند و از وصی اموال خود را طلب می‌کنند و آنها امتناع می‌ورزند چه باید کرد؟ فرمود: باید آنان را وادار کرد تا اموال یتیمان را برگردانند.

مؤید ثبوت ولایت زن، جواز وصی بودن وی می‌باشد که مطابق با اصول و قواعد فقهی است و روایت علی بن یقظین هم بر آن دلالت دارد.

سألت أبا الحسن عليه السلام عن رجل أوصى إلى امرأة وشرك في الوصية معها صبياً؟ فقال: يجوز ذلك وتمضي المرأة الوصية، ولا تنتظر بلوغ الصبي، فإذا بلغ الصبي فليس له أن لا يرضى إلا ما كان من تبديل أو تغيير فإن له أن يرده إلى ما أوصى به الميت؛<sup>۱</sup>

علی بن یقظین گوید: از امام رضا علیه السلام درباره مردی که به زنی وصیت کند و کودکی را در وصیت شریک نماید. پرسیدم؟ فرمود: این وصیت نافذ است و زن می‌تواند به وصیت عمل کند و منتظر بلوغ کودک نباشد، و وقتی کودک بالغ شد، باید رضایت دهد، مگر آنکه طبق وصیت عمل نشده که

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۹، کتاب الوصایا، ص ۳۷۵، باب ۵۰، ح ۲.

باید آن را به گونه‌ای که میت وصیت کرده، برگرداند.

وجه تأیید آن است که وصی بودن بر صغار هم نوعی ولایت است، لیکن ولایت قهری نمی‌باشد و معلوم است که در قابلیت و امکان ولایت، قهری بودن بی‌تأثیر است، بلکه خودش معلول قابلیت است.

آنچه مایهٔ تأسف و تعجب است و به هیچ وجه نمی‌توان آن را پذیرفت، سه روایت در باب وصیت است که می‌توان احتمال داد دست جعل با اغراض سوء خود، آنها را ساخته‌اند. مفاد این روایات این است که یکی از مصادیق «سفهاء» در آیهٔ شریفهٔ «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ...»<sup>۱</sup> و در ردیف شارب‌الخمیر [میگسار]، زنانند و آنان نباید وصی قرار گیرند!

۱. روایت عیاشی که می‌گوید:

و فی روایة عبدالله بن سنان قال: لا تؤتوها شراب الخمر والنساء؛<sup>۲</sup>

عبدالله بن سنان گوید: اموال را به میگساران و

۱. نساء، آیهٔ ۵.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۹، ص ۳۶۹، باب ۴۵، ح ۱۱.

زنان مسپارید.

۲. همین مضمون در روایت دیگری به امام باقر علیه السلام نسبت داده شده است.

سئل أبو جعفر علیه السلام عن قول الله عز وجل: ﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ...﴾، قال: لا تؤتوها شراب الخمر ولا النساء، ثم قال: وأي سفیه أسفه من شارب الخمر؛<sup>۱</sup>

امام باقر علیه السلام درباره آیه ﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ...﴾ فرمود: اموال را به میگساران و زنان مسپارید. چه کسی از میگسار سفیه تر است؟  
۳. موثقه سکونی.

عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن آبائه، عن علي عليه السلام قال: المرأة لا يوصى إليها لأن الله عز وجل يقول: ﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ...﴾؛<sup>۲</sup>  
امام علی علیه السلام فرمود: به زن وصیت نشود؛ زیرا خداوند عزوجل فرموده است: «اموالتان را به سفیهان مسپارید».

مفاد این روایتها خلاف اصول مسلمة قرآن و سنت و عقل است و لذا علی رغم اینکه برخی از آنها

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۹، ص ۳۶۹، باب ۴۵، ح ۹.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۹، ص ۳۷۹، باب ۵۳، ح ۱.

از نظر سند معتبرند، نمی‌توان آنها را پذیرفت. آیا می‌توان گفت تمام زنان جزو «سفها» هستند؟! آیا به همه بانوان بزرگوار در تاریخ ادیان و در تاریخ اسلام و در تاریخ انقلاب اسلامی می‌تواند چنین نسبتی داد؟!

به نظر ما احتمال اینکه روایات را جعل کردند تا بگویند از آنجا که قدر مسلم، و متیقن از «اموالکم» اموال بیت‌المال است، از این رو نمی‌شود فدک را به حضرت زهرا علیها السلام داد! با آن همه علاقه‌ای که حضرت امیر علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام به هم داشتند و با آن منزلتی که در نزد یکدیگر داشتند، این نسبت را به علی علیه السلام دادند. این روایات را جعل کردند تا ارزش بانوان بزرگواری چون حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و حضرت زینب کبری علیها السلام را تقلیل دهند و تا حجتی برای خود دست و پا کنند. آیا می‌توان با توجه به اینکه جمع مُحَلّی به الف و لام افاده عموم می‌کند، همه بانوان را - نعوذ بالله - از مصادیق سفها و در ردیف شرابخواران قرار داد؟! منشأ جعل اینها نمی‌تواند چیزی جز دشمنی با اهل بیت علیهم السلام و حضرت زهرا علیها السلام باشد. روشن است آنچه که در نهج البلاغه نیز به امیرالمؤمنین علیه السلام



دربارهٔ نقص عقل و نقص ایمان زنان نسبت داده می‌شود، درست نیست و باید به دیوار زد و یا علمش را به اهلش که همان معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - است، واگذار نمود، چون مسلماً خلاف قرآن و خلاف قواعد است. چگونه می‌شود که زنان به دستور خداوند و از باب امثال امر الهی نماز نخوانند و همین موجب نقص ایمان آنان گردد! آیا اطاعت امر الهی موجب نقص ایمان می‌شود؟

## ۲. اجماع

دومین دلیل و مستند مشهور اجماع است. بلکه در مجمع الفائدة و البرهان می‌گوید:

ولا نجد دليلاً غيراً صريحاً،<sup>۱</sup>

ما دلیل روشنی غیر از همان اجماع نمی‌یابیم.

علامه حلی در کتاب تذکرة الفقهاء دعوی اجماع نموده است:

الولاية في مال المجنون والطفل للأب والجد له  
وأن علا، ولا ولاية للام اجماعاً إلا من بعض  
الشافعية، بل إذا فقد الأب والجد وان علا، كانت

۱. مجمع الفائدة و البرهان، ج ۹، ص ۲۳۱.

الولاية لوصي أحدهما إن وجد فإن لم يوجد،  
كانت الولاية للحاكم يتولأها بنفسه أو يوليها  
أميناً<sup>۱</sup>

ولایت بر مال دیوانه و کودک، از آن پدر و  
جد پدری است؛ هر چقدر جد پدری بالاتر  
رود، و مادر، به اجماع، ولایت ندارد جز  
برخی شافعی‌ها که برای مادر ولایت  
قایل شده‌اند، و اگر دیوانه و کودک، پدر و  
جد پدری ولو اجداد پدری را نداشت، ولایت  
از آن وصی پدر یا جد پدری است و اگر  
وصی نباشد، ولایت به حاکم می‌رسد که خود  
آن را بر عهده گیرد و یا امینی را بر این امر  
بگمارد.

در برابر این اجماع چند ایراد جدی وجود دارد:  
اولاً. این اجماع در کتب قدما مانند انتصار،  
خلاف، غنیه و غیر آنها دیده نمی‌شود، بلکه در کتب  
متأخرین هم ظاهراً غیر از کتاب تذکره ادعای  
اجماع نشده است، وگرنه مثل صاحب جواهر که  
معمولاً متعرض موارد نقل اجماع می‌شود، آن را  
نقل می‌کرد و به تذکره و مجمع البرهان بسنده

۱. تذکره الفقهاء، ج ۱۴، ص ۲۴۳.

نمی‌نمود؛ و روشن است که به چنین اجماع منقولی نمی‌توان اعتماد نمود و مفید ظن و گمان ولو ظن نوعی به وجود چنین فتاویی در میان همه اصحاب نمی‌باشد و ادعای حصول ظن نوعی که مناط حجیت خبر ثقه است، کاری بس دشوار است.

ثانیاً. چگونه می‌توان به چنین نقلی اعتماد نمود با اینکه صاحب جواهر<sup>۱</sup> می‌گوید:

فظاهر جملة من العبارات المعددة للأولياء، عدم  
الولاية حينئذ لاحد، بل هو صريح المحكى عن  
ابن ادریس.<sup>۱</sup>

ظاهر عبارت‌هایی که اولیای کودک را می‌شمارند، عدم ولایت شخصی بر کودک در این هنگام است. بلکه صراحت مطلب نقل شده از ابن ادریس چنین است.

پس ظاهر برخی از عباراتی که در مقام شمارش اولیا بوده‌اند، عدم ولایت برای غیر آن چهار طایفه است که یکی از آنها مادر است می‌باشد، نه همه عبارات اصحاب.

ثالثاً. عمده این عبارات در کتب متأخرین

۱. جواهر الکلام، ج ۲۶، ص ۱۰۲.

موجود است و در کتب قدما از آن نشانی نیست. بدین جهت کتابهای فقهی جمع شده در کتاب الجوامع الفقهیه که معمولاً حاوی متون روایات است، از این مطلب خالی می‌باشد. تنها در نهاییه شیخ طوسی و وسیله ابن حمزه این مسئله مطرح شده است.

در نهاییه آمده است:

لا يجوز التصرف في أموال اليتامى إلا لمن كان ولياً لهم أو وصياً قد أذن له في التصرف في أموالهم. فمن كان ولياً يقوم بأمرهم وجمع أموالهم وبسدّ خلاتهم وجمع غلاتهم ومراعاة مواشيهم، جاز له حينئذ أن يأخذ من أموالهم قدر كفايته وحاجته من غير إسراف ولا تفریط؛<sup>۱</sup>

روا نیست تصرف در اموال یتیمان مگر برای ولی یا وصی که اجازه تصرف به وی داده شده است. پس آن کس که ولایت دارد به امور یتیمان رسیدگی کند و اموال آنان را نگه‌دارد و نیازمندی‌هایشان را برطرف سازد و زراعت آنان را جمع کند و از چارپایان

۱. النهایة، ص ۳۶۱.

آنها مراقبت کند، می تواند به اندازه نیاز  
و بدون اسراف از اموال آنان برای خود بردارد.  
و در وسیلة الاحکام آمده است:

لا يجوز التصرف في مال اليتيم، إلا لأحد ثلاثة:  
أولها الولي وهو الجد، ثم الوصي وهو الذي  
ينصبه أبوه، ثم الحاكم إذا لم يكن له جد ولا  
وصي، أو كانا غير ثقة؛<sup>۱</sup>

تصرف در اموال یتیم جایز نیست، مگر برای  
سه گروه؛ یکی ولی که همان جد است و  
دیگری وصی که پدر او را گمارده است و سپس  
حاکم، اگر جد و وصی نباشد یا امین و مورد  
اعتماد نباشد.

رابعاً. در نهاییه - که مقدم بر وسیله است و عباراتش  
معمولاً متون روایات می باشد - ولی را توضیح نداده  
و منحصر به پدر یا جد پدری نکرده است. پس  
اطلاقش شامل هر ولی که ولایتش ثابت باشد  
می شود و پیش از این گذشت که مادر نیز ولایت  
دارد.

خامساً. عبارت جواهر نیز ظهور در اجماع ندارد،  
زیرا وی فرموده است به قول خلاف دست نیافتیم، با

۱. وسیلة الاحکام، ص ۲۷۹.

آنکه اگر بر رأی موافق و اجماعی دست می‌یافت، آن را به عنوان اجماع نقل می‌کرد.

سادساً. اگر وجود اجماع منقول را در مسئله بپذیریم و نقل آن را دلیل بر اتفاق آرای اصحاب بدانیم باز هم حجت نمی‌باشد، چون با وجود روایت‌های یاد شده، بسیار محتمل است که مستند اجماع کنندگان همین روایات باشد؛ بنابراین اجماع مدرکی است و دلیل مستقل نخواهد بود.

#### دو. شواهد و قراین تقدم ولایت مادر

آنچه تاکنون در مسئله ولایت مادر پس از فوت پدر، به اثبات رسید این است که عموم ادله، ثبوت ولایت مادر بر فرزندان خردسال می‌باشد و از سوی دیگر ادله اقامه شده بر اختصاص آنها به ولایت جد و عدم ولایت مادر نیز ناتمام است و با اشکالاتی مواجه است که قابلیت آنها را از استناد می‌اندازد.

حال اگر کسی قایل شود که پس از فوت پدر ولایت به صورتی اختصاصی از آن مادر است و با وجود وی نوبت به دیگران نمی‌رسد، باید دلیل و

یا قرینه و شاهد اقامه نماید. سخن ما در این مرحله این است که اگر ادله یاد شده، ثبوتاً بر ولایت مادر به صورت عام دلالت دارد، و فرض سخن نیز در آنجا است که مادر توان بر عهده گرفتن چنین ولایتی را دارد؛ یعنی از امانت و تدبیر بهره‌مند است، عموم آیه.

«...وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ...»<sup>۱</sup>

و خویشاوندان نسبت به یکدیگر [از دیگران] در کتاب خدا سزاوار ترند،

حجت و دلیل محکم و متقنی بر تقدم مادر، که خویشاوندی و رجم بودنش به فرزند نزدیکتر از جد است، می‌باشد و اینکه گفته می‌شود آیه اختصاص به مسئله ارث دارد - که ناشی از غلبه تمسک به آن در مسائل ارث می‌باشد - سخنی نادرست و ناتمام است، چون متعلق آیه عام می‌باشد و مختص دانستن آن به ارث خلاف ظاهر و نوعی تفسیر به رأی است. همچنین مناسبات و اعتبارات عقلایی و دینی بر این تقدم گواهی می‌دهد.

شرح این دو شاهد از این قرار است.

۱. انفال، آیه ۷۵.

### ۱. مناسبات و اعتبارات عقلایی

بی‌تردید، عقلا و عرف انسانی مادر امین و مدیر را در رسیدگی به امور فرزند بر دیگران ترجیح می‌دهد، دلبستگی و خیرخواهی مادر، قرابت و نزدیکی او به فرزند از همه طبقات خویشان به جز پدر به فرزند بیشتر است. اگر مادر و جد پدری و یا هر یک از خویشان در رتبه برابر قرار گیرند، طبیعی است که خرد جمعی انسان‌ها و فرهنگ انسانی مادر را شایسته‌تر می‌داند.

### ۲. توجه دین به عواطف و احساسات مادر

متون دینی یعنی قرآن و سنت به صورت‌های مختلف بر احترام گذاردن به عواطف و احساسات مادر صحه گذارده است. قرآن کریم رنج مادران را در دوران بارداری و وضع حمل چنین شرح می‌دهد:

﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ  
كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا...﴾<sup>۱</sup>

و انسان را [نسبت] به پدر و مادرش به احسان سفارش کردیم. مادرش با تحمل رنج به او

۱. احقاف، آیه ۱۵.



باردار شد و با تحمل رنج او را به دنیا آورد.  
و در آیات متعددی انسان را نسبت به پدر و مادر  
سفارش می‌کند و آن را پس از توصیه و سفارش به  
بندگی خود قرار می‌دهد.

﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا...﴾<sup>۱</sup>

و به انسان سفارش کردیم که به پدر و مادر خود  
نیکی کند.

﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَيَّ  
وَهْنٍ...﴾<sup>۲</sup>

و انسان را در باره پدر و مادرش سفارش کردیم؛  
مادرش به او باردار شد، سستی بر روی سستی.

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ  
إِحْسَانًا...﴾<sup>۳</sup>

و پروردگار تو مقرر کرد که جز او را پرستید و به  
پدر و مادر [ خود ] احسان کنید.

﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ  
إِحْسَانًا...﴾<sup>۴</sup>

و خدا را پرستید، و چیزی را با او شریک

۱. عنکبوت، آیه ۸.

۲. لقمان، آیه ۱۴.

۳. اسراء، آیه ۲۳.

۴. نساء، آیه ۳۶.

مگردانید؛ و به پدر و مادر احسان کنید.

﴿... لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا...﴾<sup>۱</sup>

جز خدا را نپرستید، و به پدر و مادر، و خویشان و یتیمان و مستمندان احسان کنید.

در روایات فراوانی پیامبر و امامان فرزندان را به نیکی به مادر توصیه و سفارش کرده‌اند؛ از قبیل:

مردی به حضور رسول خدا ﷺ رسید و گفت:

به چه کسی نیکی کنم؟ فرمود: مادرت.

دوباره پرسید: به چه کسی نیکی کنم؟

فرمود: مادرت و برای مرتبه سوم سؤال کرد: به

چه کسی نیکی کنم؟ فرمود: مادرت. پس از آن

پرسید: به چه کسی نیکی کنم؟ پیامبر ﷺ

فرمود: به پدرت.<sup>۲</sup>

شهید اول بر این رأی است که اگر پدر در

نماز مستحبی فرزند را صدا کرد، فرزند

می‌تواند جواب ندهد و نماز را تمام کند؛ ولی اگر

مادر در نماز مستحبی فرزند را ندا داد،

مستحب است نماز را قطع کرده و پاسخ مادر

را بدهد.<sup>۳</sup>

۱. بقره، آیه ۸۳.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۵۹، ح ۹.

۳. القواعد والفوائد، ج ۲، ص ۴۸.

از این نمونه‌ها در متون دینی و فقه اسلامی فراوان است و از مجموع آنها چنین استفاده می‌شود که شریعت اسلامی به احساسات و عواطف مادر توجه ویژه دارد، این توجه در مسئله مورد بحث نیز با مقدم دانستن مادر تحقق می‌یابد.

اگر کسی به این شواهد و قراین قانع نشود و از آن تقدم مادر را استفاده نکند، عمومات یاد شده در فصل نخست ولایت مادر را در کنار جد و سایر بستگان اثبات می‌کند و اگر هر یک از آنان بدین کار اقدام کرده تصرف او نافذ است و در صورت اختلال و هرج و مرج حکومت می‌تواند این حق را به گروهی خاص واگذار نماید.

### جمع بندی

خلاصه سخن این است که عمومات قرآن و سنت برای مادر، ولایت بر فرزندان را اثبات می‌کند و آنچه مشهور در تخصیص و تقیید این عمومات نسبت به جد پدری گفته‌اند ناتمام است و نمی‌توان بر اساس آن رأی فقهی صادر کرد، و

پس از ناتمام بودن این ادله خاص، نوبت به ادله  
و شواهد و قرائینی می‌رسد که مادر را  
ترجیح می‌دهد. پس فتوا به ولایت مادر و تقدم  
این ولایت بر ولایت جد، مطابق قواعد و منهج‌های  
فقهی می‌باشد.

## كتابنامه

١. الدر المثور في التفسير المأثور، عبدالرحمن  
بن ابي بكر سيوطي (٨٤٩ - ٩١١ ق)،  
بيروت: دارالفكر، ١٤١٤ ق/١٩٩٣/١٣٧٢،  
٨ جلد.

٢. القواعد والفوائد، شهيد اول، محمد بن مكي  
(٧٣٤ - ٧٨٦ ق) نجف اشرف: جمعية  
المنتدى النشر ١٩٨٠ م، ٢ جلد.

٣. الكافي، ابو جعفر محمد بن يعقوب بن  
إسحاق الكليني (م ٣٢٩ ق)، تهران:  
دارالكتب الإسلامية، ١٣٨٨ ق/١٣٥٦،  
٨ جلد.

٤. المكاسب، مرتضى بن محمدامين انصارى  
(١٢١٤ - ١٢٨١ ق) قم: ١٤١٥ ق = ١٣٧٣.

۵. النهاية في مجرد الفقه والفتاوى، محمد بن حسن طوسی (۳۸۴ - ۴۶۰ ق) بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۳۹۰ق / ۱۹۷۰ / ۱۳۴۸.
۶. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۰ ق)، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ق / ۱۹۸۳م، ۱۱۰ جلد.
۷. تحرير الوسيلة، روح الله خمینی، رهبرانقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، قم: دارالکتب العلمیه اسماعیلیان نجفی، ۱۳۹۰ق / ۱۳۴۸.
۸. تذکرة الفقهاء، علامه حلی، حسن بن یوسف (۶۴۸ - ۷۲۶ ق) قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۲۵ - ۱۴۱۴، ۱۴ جلد.
۹. جواهر الكلام في شرح شرائع الاسلام، محمد حسن النجفی (م ۱۲۶۶ ق)، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۹۸۱م / ۱۳۶۰، ۴۳ جلد.
۱۰. مسالك الأفهام، شهید ثانی، زین الدین بن علی، ۹۱۱ - ۹۶۶ ق، قم: مؤسسه معارف الاسلامیه ۲۳ - ۱۴۱۳ ق، ۱۶ جلد.

١١. وسائل الشيعة، محمد بن حسن الحرّ  
العاملی (م ١٠٤١ق)، قم: مؤسسه  
آل البيت عليه السلام ١٤٢١ق، ٣٠ جلد.
١٢. الوسيلة الى نيل الفضيله، ابن حمزه، محمد  
بن علي، نجف اشرف: جمعية المنتدى  
النشر ١٣٩٩ق.

سفید